



Research Article **Inheritable Financial Rights in Imamiyah Jurisprudence and Iranian Law**

Mohammad Soltanieh¹

Azizollah Fahimi²

Received: 03/07/2021

Accepted: 17/03/2022

Abstract

The property of the person goes to his heir after his death, but the financial rights of the deceased will also be inherited or not? To answer, the source of the financial rights must be determined, whether it is a contract between the parties, such as a right of pre-emption, or an Iqa' (Unilateral act), such as a right of Tahjir (Revival of property), or a law, such as a right of copyright. The criteria for distinguishing financial rights from non-financial rights are the tradability of these rights and the ability of converting them to money. Some rights, including pre-emption rights, options and copyright, are transferred to the heir unanimously, such as the deceased's property. However, for rights such as benefit and tolerance, there is disagreement between jurists and legal experts that whether they

1. Assistant Professor, Department of Social Sciences, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad (Corresponding Author). m.soltanieh@razavi.ac.ir.

2. Associate Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, Qom University, Qom, Iran. aziz.fahimi@yahoo.com.

* Soltanieh, M., & Fahimi, A. (1401 AP). Inheritable Financial Rights in Imamiyah Jurisprudence and Iranian Law. *Journal of Fiqh*, 29(109), pp. 171-198. Doi: 10.22081/jf.2022.61304.2320.

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

can be passed to the heir or not. The most important reason for inheriting these rights is the reason. This present study, which has been compiled with the aim of understanding the view of Imamiyah jurisprudence and Iranian law on inheritable financial rights, has been done in a descriptive-analytical method and data has been collected through a library filing method. Another issue is whether the transfer of some financial rights to the heirs is accepted, should all the heirs together exercise this right or can some of them exercise this right? Given the multiplicity of viewpoints, the financial right is apparently a single right and will be enforceable if all the heirs request it.

Keywords

Financial rights, inheritance, association or individual heirs, source of financial rights.



مقاله پژوهشی

حقوق مالی قابل ارث در فقه امامیه و حقوق ایران

عزیزالله فهیمی^۲

محمد سلطانیه^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۲

چکیده

اموال اشخاص بعد از وفات، به ورثه وی می‌رسد، اما حقوق مالی متوفی نیز به ارث می‌رسد یا خیر. برای پاسخ، باید منشأ حقوق مالی مشخص شود که یا قرارداد بین طرفین است، مثل حق شفعه، یا ایقاع است، مثل حق تحجیر، و یا قانون است، مثل حق تألیف. ضابطه تشخیص حقوق مالی از حقوق غیرمالی، قابل دادوستد بودن این حقوق و قابلیت تقویم (تبدیل به پول شدن) است. برخی از حقوق مثل حق شفعه، خیار و تألیف به اتفاق نظر، مثل اموال متوفی به ورثه منتقل می‌شود، اما درباره حقوقی مثل انتفاع و ارتفاق، بین فقها و حقوق‌دانان اختلاف است که به‌عنوان ماترک متوفی به ورثه می‌رسد یا خیر. مهم‌ترین دلیل به‌ارث رسیدن این حقوق بنای عقلا است. این پژوهش که با هدف فهم دیدگاه فقه امامیه و حقوق ایران درباره حقوق مالی قابل ارث تدوین شده، به‌صورت توصیفی-تحلیلی انجام شده و جمع‌آوری اطلاعات با روش فیش‌برداری کتابخانه‌ای است. مسئله دیگر آن است که در صورت پذیرش انتقال برخی از حقوق مالی به ورثه، آیا اعمال این حق باید توسط تمام وراث یک‌جا شکل گیرد یا برخی از آنان می‌توانند این حق را اعمال کنند. با توجه به تعدد اقوال، ظاهراً حق مالی حق واحد است و چنانچه تمام وراث اعمالش را بطلبند، قابل اعمال خواهد بود.

کلیدواژه‌ها

حق مالی، ارث، اجتماع یا انفراد ورثه، منشأ حقوق مالی.

۱. استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد (نویسنده مسئول). m.soltanieh@razavi.ac.ir

۲. دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران. aziz.fahimi@yahoo.com

* سلطانیه، محمد؛ فهیمی، عزیزالله. (۱۴۰۱). حقوق مالی قابل ارث در فقه امامیه و حقوق ایران. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۹(۱۰۹)، صص ۱۷۱-۱۹۸.

Doi:10.22081/jf.2022.61304.2320.

مقدمه

بر اساس قواعد، اموال هر کسی بعد از وفات او به ورثه‌اش می‌رسد. این اموال نیز بر اساس قواعد خاص خود بر اساس اولویت بین طبقات مختلف ورثه قابلیت تقسیم دارد. حال سؤال این است که فقط اموال متوفی باید تقسیم شود یا حقوق مالی به‌جای‌مانده از وی هم قابل تقسیم است. به عبارتی آیا این حقوق مالی مثل حق‌التألیف، حق‌خیار، حق‌شفعه نیز بعد از وفات مورث، به ورثه منتقل می‌شود یا خیر. اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد، باید در گام بعدی، کیفیت بهره‌مندی ورثه و من جمله زوجة متوفی از این حقوق مالی مورد بررسی قرار گیرد. ضرورت پرداختن به این مسئله هم وجود منازعات بین مردم و اختلافات ناشی از توریث این حقوق است.

در خصوص این مسئله نیز تاکنون پژوهش منسجمی انجام نشده است و بحث مجزایی هم در خصوص کیفیت استیفا، انتقال و اسقاط این حقوق انجام نشده است. البته می‌توان به این مقالات اشاره کرد:

- قواعد و شرایط ارث حق در فقه امامیه و حقوق ایران با تکیه بر آرای امام خمینی. نویسندگان: درافشان و موسی‌آبادی، پژوهش‌نامه متین، سال بیستم، زمستان ۱۳۹۷، شماره ۸۱.

- بررسی فقهی و حقوقی ارث رد و اجازه در معاملات غیرنافذ. نویسندگان: ادریسی و حیدری، فصل‌نامه پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۳، شماره ۸، پاییز ۱۳۹۳.

- بررسی فقهی و حقوقی ترکه پس از فوت متوفی. نویسندگان: سیدمهدی درافشان و سید هادی درافشان، مطالعات حقوقی معاصر، دوره ۴، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۲.

- وصیت و ارث نسبت به حقوق مادی اثر ادبی و هنری. نویسندگان: ناهید جوانمردی و وحید نظری، پژوهش حقوق خصوصی، سال پنجم، شماره ۱۶، پاییز ۱۳۹۵.

حوزه موضوعی همه این موارد، متفاوت از تحقیق پیش رو است و ما را مستغنی از پرداختن به این پژوهش نمی‌کند. نوآوری پژوهش پیش رو در پرداختن به حقوق مالی صرف است و این حقوق به‌صورت جزئی مورد اشاره قرار گرفته است. مسئله بعدی هم پرداختن به

آثار حقوق مالی قابل ارث است که در هیچ‌یک از موارد فوق بدان پرداخته نشده است.

۱. مفاهیم

برای بررسی حقوق قابل ارث، باید تعریف چند واژه را بررسی کرد، سپس اموری که منشأ تحقق حقوق مالی است را توضیح داد و سپس ضابطه تشخیص حقوق مالی و غیرمالی را بیان و انواع حقوق مالی را مورد بررسی قرار داد.

۱-۱. حق

در کتب لغت، حق را ضد باطل (الْحَقُّ خِلافُ الْباطِلِ) (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۴۶۰) و راست کردن سخن، درست کردن وعده و تعیین نمودن چیزی (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۹۱۴۳) معنا نموده‌اند. از نظر اصطلاحی نیز حق به سلطنت معنا شده است و برخی آن را نوعی سلطنت دانسته‌اند که امور آن به دست کسی است که حق به نفع او باشد (خویی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۳۳). برخی نیز گفته‌اند که حق یعنی توانایی و سلطه فعلی که اختلاف ذاتی و جوهری با ملک ندارد (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۸۰)، اما در فرق حق و ملک آورده‌اند که حق بر خلاف ملک سلطنتی است که قائم به دو طرف است و با فرض یک طرف قابل تصور نیست (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۸)، اما مرحوم نائینی معتقد است که ملکیت از امور اضافی است و چون ملکیت استقلالی ندارد و تابع مضاف‌الیه خود است، بنابراین ملکیت مراتب ندارد؛ یعنی اگر مضاف‌الیه دچار شدت و ضعف نگردد، امر اضافی هم متصف به شدت و ضعف نمی‌شود؛ یعنی وجود مالک و مملوک دارای شدت و ضعف نیست (نائینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۱). مرحوم محقق یزدی هم حق را مرتبه ضعیفی از ملک دانسته و صاحب حق را مالک چیزی دانسته که اختیار آن چیز در دست او است؛ مثل مالکیت بر عین و منفعت (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۵۴).

۲-۱. مال

معنای لغوی مال، در زبان عرب از ماده «م و ل»، جمع آن اموال، و به معنای شتر

است؛ چون بیشترین دارایی اعراب شتر بوده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۶۳۵). برخی نیز مال را نزد بادیه به معنای چهارپا، دارایی، خواسته و آنچه که ارزش مبادله داشته باشد معنا نموده‌اند (معین، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۳۷۰۸).

در اصطلاح فقهی نیز مال به چیزی گفته می‌شود که ارزش مبادله اقتصادی داشته باشد (خویی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۰۲)؛ کما اینکه برخی مال را به معنای امری معنا نموده‌اند که دارای ارزش عقلایی، و برخاسته از غرض و اعتبار رغبت مردم به آن است (حکیم، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲۵). مرحوم امام خمینی نیز مال را چیزی دانسته که مورد تقاضا واقع شود و عقلاً میل و رغبت به آن داشته و در مقابل آن بهایی پردازند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۰). از مجموع تعاریف چنین به دست می‌آید که مال آن چیزی است که ارزش اقتصادی داشته و مورد رغبت عقلاً باشد. در اصطلاح حقوقی نیز مال را چیزی دانسته‌اند که دارای ارزش اقتصادی باشد (شهبیدی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۴)؛ بنابراین ارزش دادوستد داشتن، شاخصه اصلی مال محسوب می‌شود.

۳-۱. حق مالی

حق مالی به عنوان اصطلاحی حقوقی، حقی است که برای صاحبش ایجاد نفعی نماید که بتوان آن را مانند حق دین به پول تقویم نمود (امامی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۶۲). این حق اعم از حقوق عینی و حقوق دینی است. البته عین و دین در اصطلاح فقهی، متفاوت از حق عینی و دینی است؛ چون عین و دین در فقه موضوع رابطه حقوقی است، نه خود رابطه (نعمت‌اللهی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۲). برخی از حقوق‌دان‌ها نیز حق مالی را امتیازی مالی دانسته‌اند که حقوق هر کشور به منظور تأمین نیازهای مادی اشخاص به آنها می‌دهد. هدف از ایجاد حق مالی، تنظیم روابطی است که به لحاظ استفاده از اشیاء بین اشخاص وجود دارد. این دسته از حقوق قابل مبادله و قابل تقویم به پول است؛ مانند حق مالکیت، حق انتفاع و حق مطالبه مبلغی پول با انجام دادن کاری معین (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۲۵۸). برخی نیز حق مالی را حقی دانسته‌اند که «متعلق آن مال باشد، خواه عین باشد یا دین، خواه منفعت باشد و خواه حق، مانند حق تحجیر» (جعفری نگرودی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۶). در

مجموع وجود دو شاخصه در حق مالی ضروری است؛ ایجاد نفع برای صاحبش و قابل تقویم بودن به پول.

۱-۴. ارث

ارث در لغت یعنی چیزی که از مال مرده به وارث می‌رسد که با الفاظی مثل ترکه، متروکات، بازمانده، میراث، وامانده، تراث و ماترک از آن یاد می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۶۵۵). وقتی گفته می‌شود فلانی وارث فلانی است، یعنی فلان شخص وقتی بمیرد، درائی او به آن شخص می‌رسد (عمید، ۱۳۶۳، ص ۹۹؛ معین، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹۴)؛ کما اینکه آمده است: «یقال وَرِثْتُ فَلَانًا مَالًا، أَرِثُهُ وَرِثًا وَوَرِثًا، إِذَا مَاتَ مُورِّثُكَ فَصَارَ مِيرَاثُهُ لَكَ» که همان مضمون مذکور را می‌رساند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۰۰). در اصطلاح فقهی نیز ارث به معنای حقی است که به محض تحقق موت، از مرده حقیقی یا حکمی به زنده حقیقی یا حکمی منتقل می‌شود (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۶۸؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۴، ص ۸). بنابراین ارث دارایی و حقوقی است که فرد با مرگ دیگری، یا آنچه در حکم مرگ است (مثل ارتداد) مستحق آن می‌گردد.

۱-۵. حق غیرمالی

این حق در مقابل حقوق مالی است که هدف آن رفع نیازهای عاطفی و اخلاقی انسان است. موضوع این حق، روابط غیرمالی اشخاص است و ارزش دادوستد ندارد، مانند حق زوجیت، ولایت و حضانت. البته بر بیشتر این حقوق آثار مالی بار می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۲۵۸).

۱-۶. ضابطه تشخیص حقوق مالی

فرق حقوق مالی و غیرمالی آن است که حقوق غیرمالی مربوط به روابط غیرمالی افراد جامعه است و ارزش دادوستد ندارد؛ به طوری که مستقیم قابل ارزیابی نیست. برخی از این حقوق قابل زوال است، مثل حق زوجیت که با فسخ نکاح و طلاق منحل می‌شود

و برخی از این حقوق هم ابدی و غیرقابل زوال است، مثل ابوت، و برخی هم قابل اسقاط است، مثل حق خیار (امامی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۴).

حق مالی به حق عینی و دینی تقسیم می‌گردد؛ حق عینی حق شخص بر عین خارجی است که کامل‌ترین آن حق مالکیت است، چه بر عین یا منفعت. حق دینی، حتی است مالی که شخص بر دیگری دارد و می‌تواند ایفای آن را از او بخواهد و مدیون نیز مکلف به ادای آن است (امامی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴؛ امامی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۲۶).

۲. انواع حقوق مالی قابل ارث

در این قسمت انواع حقوق مالی قابل ارث در ضمن حقوق ناشی از قرارداد و حقوق ناشی از ایقاع و حقوق ناشی از قانون مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱. حقوق ناشی از قرارداد

این حقوق که ناشی از عقد و قرارداد است، از حقوق قابل ارث شمرده می‌شود که علاوه بر مالی بودن، قائم به شخص و اراده مورث نیز نیست، مثل حق شفعه. این گروه از حقوق را ذیلاً بررسی می‌نماییم.

۲-۱-۱. حق خیار

خیار را «اختیار فسخ عقد و انجام عقد و اختیار اقرار عقد و عدم اختیار آن» دانسته‌اند (خویی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۱۵). این حق را در فقه و حقوق مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۱-۱-۲. ارث خیار از نگاه فقه

از دیدگاه فقهی، به ارث رسیدن خیار اجماعی است که برخی از آن با «بلاخلاف» (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۶، ص ۱۰۹) و برخی با عبارت «عندنا» که حاکی از مقبولیت آن نزد اصحاب امامیه است، یاد نموده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۱۴۲). برخی نیز فرقی بین به ارث رسیدن مال و خیار قائل نشده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷، ص ۲۲۸) و برخی نیز آن را

اختلافی دانسته‌اند و غیرمضر به حال اجماع مذکور (امامی خوانساری، بی‌تا، ص ۵۰۸). برخی نیز صریحاً لفظ اجماع را به کار برده‌اند، مگر مانعی از ارث‌بودن مثل قاتل‌بودن وارث در کار باشد (اراکي، ۱۴۱۴ق، ص ۵۴۰). امام خمینی علیه السلام نیز در به‌ارث‌رسیدن حق خیار تردیدی روا نداشته‌اند (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۳۱). در بین اهل سنت نیز به‌ارث‌رسیدن خیار اجماعی است، به‌جز شافعی که چون موت را به‌نوعی فراق از مجلس عقد می‌داند، وراثت خیار را نپذیرفته است (خویی، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۴۰۹).

۲-۱-۱-۲. ارث خیار در نگاه حقوق

طبق ماده ۴۴۵ ق.م، کلیه خیارات به‌جز دو مورد ذیل قابل‌وراثت است:
اول: طبق ماده ۴۴۶ ق.م، موردی که خیار شرط به‌قید مباشرت اختصاص به شخص مشروطه داده شده باشد.

دوم: طبق ماده ۴۴۷ ق.م، موردی که خیار برای شخصی غیر از متعاملان اختصاصی داده شده باشد.

۲-۱-۳. ادله اثبات ارث خیار

از ادله اربعه برای اثبات ارث خیار استفاده شده است که اختصاراً به آن اشاره می‌کنیم.

اول: کتاب

از اطلاق دو آیه ذیل، به‌ارث‌رسیدن خیار را می‌توان استفاده کرد:
الف. «لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ» (نساء، ۷)؛ از کلمه «مِمَّا» استفاده شده که چون از موصولات است، شامل مال و حقوق هر دو می‌شود. بنابراین همان‌طور که مال به وارث می‌رسد، حقوق نیز به ارث می‌رسد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۳۷۹).

ب. «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (انفال، ۷۵)؛ برخی از «أُولُوا الْأَرْحَامِ» بر دیگری مقدم هستند. امام خمینی در استدلال به آیه فرموده‌اند که اطلاق این آیه بیانگر آن

است که آنچه از میت به ورثه می‌رسد، اعم از مال و حقوق است (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۳۷۹). مرحوم شیخ انصاری نیز دو قید برای به‌ارث‌رسیدن خیار ذکر کرده‌اند که عبارتند از اینکه اولاً خیار حق باشد، ثانیاً قابل انتقال باشد (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۶، ص ۱۱۰). مرحوم سید مصطفی خمینی نیز از طریق اطلاق این آیه به‌ارث‌رسیدن مال و حق را قابل اثبات می‌داند (موسوی خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۷۳).

دوم: سنت

سه روایت مورد استناد فقها قرار گرفته است:

الف. «مَنْ مَاتَ وَتَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۶۸)؛ یعنی آنچه که از میت به‌جا می‌ماند برای وارث او است که به‌صورت عام شامل مال و حق است.
ب. روایت دوم از طریق اهل سنت است که می‌گوید: «مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ» (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۲۸، ص ۴۳۲)؛ یعنی آنچه میت اعم از حق یا مال به‌جای می‌گذارد، از آن وراثت خواهد بود.

ج. در روایت سوم، به‌حق تصریح شده است که در ذیل ادله مرحوم صاحب جواهر برای اثبات به‌ارث‌رسیدن خیار شرط بیان کرده‌اند که فرموده‌اند: «إِذَا مَاتَ مِنْ لَهِ الْخِيَارِ انْتَقَلَ إِلَى الْوَارِثِ مِنْ أَيِّ أَنْوَاعِ الْخِيَارِ كَانَ... لِلنَّبِيِّ الْمُنْجِبِ بِالْعَمَلِ "مَا تَرَكَ الْمَيْتَ مِنْ حَقِّ فَهُوَ لَوَارِثِهِ"» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۷۴؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۲۶۴).
از اطلاق روایت اول و دوم استفاده می‌شود که علاوه بر مال، حق نیز به‌ارث می‌رسد. اما درباره روایت سوم، به‌صورت خاص، از به‌ارث‌بردن حق نیز سخن گفته شده است. اما اشکال عمده روایت سوم آن است که در مجامع روایی وجود ندارد؛ ولو که بنا بر اذعان حر عاملی، صاحب جواهر معتقد است که مضمون این روایت در روایات شیعه وجود دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۳، ص ۷۵). از همین رو ممکن است شهرت روایی را دال بر حجیت این خبر بدانیم. البته با وجود آیاتی که از کتاب نقل کردیم، نیازی به چنین تمسکی به شهرت وجود ندارد.

سوم: اجماع

برخی از فقها ادعای اجماع کرده‌اند که حق خیار به‌ارث می‌رسد (سبزواری، ۱۴۱۳ق،

ج ۱۷، ص ۲۳۸. شیخ انصاری با عدم الخلاف در عبارت «الخيار مورث بانواعه بلاخلاف بين الاصحاب» (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۶، ص ۱۰۹) این دلیل را تبیین کرده است. علامه حلی با تعبیر «عندنا»، ادعای اجماع کرده است که «ان الخيار عندنا مورث لانه من الحقوق كالشفعة والقصاص فی جميع انواعه» (حلی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۵۶). سید یزدی ارث برخی خيارات را فی الجمله قبول کرده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۱۴۲). امام خمینی هم دلیل به ارث رسیدن خيار را بعد از تسالم اصحاب و عدم نقل خلاف، اجماع دانسته و گفته‌اند که در تذکره و غنیه، ادعای اجماع آمده است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۳۷۵). مرحوم سید مصطفی خمینی نیز علت به ارث رسیدن خيار را شهرت محققه دانسته است (موسوی خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۶۹). اما حق آن است که با وجود روایت، این اجماع مدرکی است و چندان حجیتی ندارد و به‌عنوان مؤید می‌توان از آن بهره برد.

چهارم: بنای عقلا

برخی بنای عقلا را حاکی از حجیت وراثت در حقوق می‌دانند که مخالفی از طرف شرع هم با آن صورت نگرفته است و چنین بنایی را می‌توان حجت دانست. مقصود از بنای عقلا آن است که عقلا در مواجهه با اتفاق‌های خاص، روش مشخصی در پیش می‌گیرند و صرف نظر از دین و مذهب، در این مواقع یکسان عمل می‌کنند؛ مانند عمل عمومی عقلا به ظواهر کلام و محدود شدن به نصوص یقینی (حکیم، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۹۱)، لکن در اینکه بنای عقلا درباره مشکوک هم اجرا می‌شود یا فقط در برخی خيارات خاص اجرا می‌شود، محل کلام است. این مسئله نیاز به اثبات ملازمه دارد که بنای عقلا بتواند بعد از حجیت، موارد مشکوک را هم در بر گیرد که چنین ملازمه‌ای ثابت نشده است (موسوی خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۷۳).

۲-۱-۲. حق شفعه

حق شفعه که در اموال غیرمنقول اجرا می‌شود، عبارت از آن است که مال غیرمنقولی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از آنها سهم خود را به دیگری بفروشد که در این صورت شریک دوم حق دارد با مداخله در معامله مذکور، با دادن مبلغ به خریدار

جدید، سهم شریک را از آن خود نماید. حال موضوع بحث اینجا است که اگر شریک دوم قبل از اعمال حق شفعه بمیرد، آیا این حق به ورثه او منتقل می‌گردد یا خیر.

مرحوم ابن ادریس حلی، حق شفعه را حق مالی دانسته که قابل وراثت است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۸۷). برخی نیز در وراثت حق شفعه تردیدی ندارند، ولی بیان آنها آن است که گفته‌اند حق شفعه «کالمال یحتمل ان یکون...» که احتمال دارد چگونگی به‌ارث رسیدن - و نه حق مالی بودن - آن محل بحث باشد (عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۴۷۷). در بین حقوق دانان نیز برخی این حق را قابل وراثت می‌دانند (امامی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۳۷)، اما با اینکه ابن ادریس به‌ارث رسیدن حق شفعه را قول اظهر بین فقها بیان نموده که دلیل آن هم عموم آیات است (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۹۱)، مرحوم خوانساری هم وراثت در حق شفعه را به مشهور نسبت می‌دهند (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۳۳۱). البته اگرچه ذکر از مخالفان نشده، ولی از قول اظهر در بیان ابن ادریس حلی می‌توان این مخالفت را فهمید. برخی از فقها نیز درباره شیوه به‌ارث بردن حق شفعه به برخی اختلافات اشاره نموده‌اند (خویی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۷۸). در حقوق ایران نیز ماده ۸۲۳ ق.م بیان می‌دارد: «حق شفعه بعد از موت شفیع به وارث یا وراث او منتقل می‌شود». مرحوم امامی نیز دلیل این ماده را انتقال عموم اموال و حقوق متوفی به ورثه می‌داند (امامی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۳۸).

ممکن است گفته شود وقتی سهم ورثه از اموال میت به ورثه منتقل می‌شود، آنان حق شفعه پیدا می‌کنند، نه اینکه حق شفعه میت به آنان ارث رسیده باشد. این ادعا صحیح نیست؛ چون اگر ورثه مستقلاً دارای این حق گردند، این حق اصلاً از بین می‌رود. حق شفعه چون فقط برای اموال میت است، واحد تلقی می‌شود و منتقل می‌گردد.

۲-۱-۲-۱. ادله موافقان وراثت حق شفعه

موافقان به‌ارث رسیدن حق شفعه ادله‌ای اقامه نموده‌اند؛ از جمله آیات ارث، مثل آیه «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ» (نساء، ۷)؛ برای مردان از آنچه از پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می‌گذارند حقی است.

طریق استدلال به آیه آن است که از کلمه (مما ترك) می توان فهمید که «ما»ی موصول شامل کلیه اموال و حقوق است. آیه کریمه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ» (نساء، ۱۱۰) نیز به همین شیوه استدلال به عنوان دلیلی دیگر نقل شده است.

برخی نیز به قاعده لاضرر استدلال کرده اند؛ وجه استدلال این است که تأسیس حق شفعه برای دفع ضرر از متوفی بوده و همین مصلحت باید در وراثت متوفی نیز اعمال گردد (عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۴۴۷). در اثبات این قاعده نیز به روایت نبوی در خصوص شراکت زمین بین شرکا از طریق قاعده لاضرر استناد شده است که حضرت فرمودند: «قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ فِي الْأَرْضَيْنِ وَالْمَسَاكِينِ وَقَالَ لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ وَقَالَ إِذَا رُقَّتِ الْأَرْفُ وَحُدَّتِ الْحُدُودُ فَلَا شُفْعَةَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۸۰). مرحوم خوانساری وجود حق شفعه برای ورثه را به خاطر دفع ضرر می داند: «ثبت لدفع الضرر» (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۳۳۱). مرحوم حلی هم با توجه به عبارت «ثابت لدفع الضرر عن المال فيورث» همین نظر را دارند (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۴۸).

همچنین روایت «الشُّفْعَةُ جَائِزَةٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ لِأَنَّ الشُّفْعَةَ تَثْبُتُ لِأَجْلِ الضَّرَرِ بِالْمُشَارَكَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۸۱؛ حلی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۵۸) مورد استناد قرار گرفته است و نمایان گر وجود این حق به خاطر وقوع ضرر است. دلیل دیگر آنان همانندی حق شفعه به سایر حقوق است و در این باره برخی از فقها گفته اند همان طور که حق خیار به ارث می رسد، حق شفعه هم به ارث می رسد (جبعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۴۱۲؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۴۴۸).

۲-۱-۲. ادله مخالفان وراثت حق شفعه

در بین فقها افرادی نیز حق شفعه را قابل وراثت نمی دانند. شیخ طوسی می گوید: «المنصوص لأصحابنا ان الشفعه لا تورث»؛ یعنی بین اصحاب امامیه تصریح بر عدم وراثت حق شفعه شده است (طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۶، ص ۳۳۲). مرحوم ابن حمزه نیز در الوسیله همین

سخن را گفته است (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۵۹). مرحوم شیخ طوسی دلیل مخالفت با وراثت حق شفعه را برخی روایات از جمله روایت طلحة بن زید از امام علی علیه السلام می‌داند که فرموده‌اند: «الشُّفْعَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا لِشَرِيكٍ» (طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۷، ص ۱۶۷). دلالت این روایت شاید دچار اشکال نباشد، ولی سند روایت به خاطر وجود طلحه دچار اشکال است؛ چون امثال علامه حلی، طلحة بن زید را به خاطر عقیده (بتری) ضعیف می‌دانند. وی وابسته به قومی است که فقط تا خلیفه سوم را به حق می‌دانند و از این رو فاسدالعقیده و غیر معتبر تلقی شده است (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۴۹). فقهای دیگر هم مثل (عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۴۴۷) و (عاملی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۷۴) طلحة بن زید را ضعیف شمرده‌اند.

برخی نیز ملکیت مجدد ورثه در حق شفعه را از جمله اشکالات وارد بر پذیرش توریث حق شفعه دانسته‌اند؛ یعنی با فوت، حق شفعه متوفی نیز از بین می‌رود و قائل شدن به ذی‌حق بودن ورثه، یعنی ایجاد مالکیت مجدد برای متوفی. از جمله این قائلان، مرحوم شیخ طوسی است (طوسی، ۱۴۰۷ق ب، ج ۳، ص ۴۳۶). مرحوم خوانساری درباره این دلیل شیخ طوسی می‌گوید که با ازدنیارفتن مالک، وارث حق او را به ارث می‌برد و تجدد ملک منافاتی با گرفتن حق ورثه ندارد (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۳۳۲). مرحوم کرکی نیز همین استدلال را آورده‌اند (عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۴۴۷). اما درباره تعدد شرکا، گرچه بزرگانی مثل سید مرتضی می‌گویند که حق شفعه تا زمانی است که شراکت بین دو نفر باشد (شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق، ص ۴۵۱)، ولی محقق حلی در پاسخ ایشان می‌فرماید: «آنچه در خصوص ورثه مطرح است، تعداد نصیب آنان است نه تعداد افراد؛ چون هر کدام از ورثه به تنهایی صاحب حق شفعه نیست و مجموع آنان یک حق دارند و اعتباری هم در شراکت نیست» (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۵۴).

مرحوم شیخ طوسی دلیل دیگری که می‌آورد آن است که حق شفعه اگر بخواهد به ارث برسد محتاج نص است و دلیل بر آن نداریم (طوسی، ۱۴۰۷ق ب، ج ۳، ص ۴۳۶). در پاسخ شیخ طوسی نیز باید گفت ادله‌ای که قائلان به وراثت حق شفعه بر شمرده‌اند، خود دلیل کافی بر وراثت این حق است و در مجموع نظر قائلان به وراثت حق شفعه منطقی تر به نظر می‌رسد.

۲-۱-۳. حق راهن و مرتهن در برابر مرهونه

این حق زمانی است که کسی مال معینی را نزد مرتهن به رهن بسپارد و پول بگیرد و قبل از ادای دین فوت کند. مرتهن درباره عین، حق مالی دارد و نیز ورثه راهن درباره عین، حق مالی دارند که با پرداخت بدهی مرتهن آن را آزاد می‌نمایند. قول به حق مالی بودن و قابل وراثت بودن آن در مرهونه در فقه و حقوق، قول قابل قبول است.

امام خمینی علیه السلام عقد رهن را با موت راهن یا مرتهن باطل نمی‌داند؛ بلکه می‌گوید این حق به ورثه راهن یا مرتهن منتقل می‌گردد (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹). نظر مرحوم آقای خویی نیز همین است (خویی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۷۶). مرحوم صاحب جواهر نیز در این مورد ادعای اجماع می‌نماید (نجفی، ۱۴۲۲ق، ج ۲۵، ص ۲۵۸). برخی نیز ضمن پذیرش این حق که به وراثت می‌رسد، از کیفیت آن سخن گفته‌اند (جعی عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۷۲). در بین حقوق دانان نیز با استناد به ماده ۷۸۸ ق.م که می‌گوید «به موت راهن یا مرتهن، رهن منفسخ نمی‌شود»، یا ماده ۷۸۹ که «رهن در ید مرتهن امانت محسوب می‌شود و پس از فوت او مالک می‌تواند آن را نزد دیگری به امانت می‌گذارد»، این حق به ارث می‌رسد. ماده ۷۸۹ ضمن تأکید بر انتقال این حق به ورثه، این حق را به راهن می‌دهد که مال با توافق او نزد ثالث قرار گیرد تا دین ادا شود. مرحوم امامی نیز وجود این حق را به خاطر آن می‌داند که مرتهن حق استفاده شخصی از مرهونه را ندارد؛ بر خلاف عین مستأجره که چنین حقی وجود دارد (امامی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۵۹).

۲-۱-۳. حق انتفاع

مراد از حق انتفاع، حقی است که به موجب آن شخص می‌تواند از مالی که ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند. این حق پنج قسم دارد که عبارتند از «عمری، سکنی، رقبی، وقف و حبس مطلق». حق انتفاع حقی مالی است. نکته محل بحث این است که آیا همه انواع آن به ارث می‌رسد یا خیر. برخی قائلند که فقط حق سکنی قابل ارث است (عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۴۲). امام خمینی علیه السلام نیز همین مطلب را تأیید نموده‌اند (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۵۷). نظر حقوق دانان نیز آن است که حق انتفاع

حقی مالی است و می‌توان آن را به دیگری واگذار نمود؛ مگر آنکه هنگام واگذاری حق انتفاع، مباشرت در آن شرط شده باشد، مثل حقی که به نظر همه فقها برای شخص مباشر در نظر گرفته می‌شود (صفایی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۴۹)، ولی در حال طبیعی واگذاری حق انتفاع به غیر بلامانع است (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۲۱۸).

۲-۱-۴. حق ارتفاق

این حق عبارت است از «حقی برای شخصی در ملک دیگری». از آنجا که در انتقال حق ارتفاق به ورثه، سخن فراوان گفته شده است، می‌توان استفاده کرد که این حق مالی قابل وراثت به غیر است. این حق حقی دائمی است (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۸) که قابل انتقال بودن آن مورد تأکید واقع شده است (امامی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۱۰؛ صفایی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۶۳).

۲-۱-۵. حق تحجیر

منشأ این حق، ایقاع است؛ یعنی کسی با چیدن سنگ و غیره اراده خود را درباره احیای زمین، چاه و... ابراز نماید. اکثر فقها تحجیر را حق مالی می‌دانند (همدانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۲۷؛ خوبی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۲). برخی از فقها می‌گویند چون حق تحجیر فقط اولویت می‌آورد نه ملکیت؛ بنابراین قابل فروش به غیر نیست ولی به ارث می‌رسد، ثمن معامله نیز واقع می‌شود و همچنین قابل نقل به صلح و... است؛ چون حق مالی است (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۵). در بین حقوق‌دانان نیز این حق را حق قابل صلح و قابل وراثت به ورثه دانسته‌اند (امامی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۴۵).

۲-۲. حقوقی ناشی از قانون

در این قسمت از حقوقی سخن خواهیم گفت که منشأ آن نه قرارداد است و نه ایقاع؛ بلکه منشأ آن حکم قانون‌گذار است. این حقوق را می‌توان در حقوق مالکیت فکری و معنوی خلاصه کرد که عبارتند از حق تألیف، تصنیف، شعر، معماری، و

اختراع. در ماده ۴ قانون حمایت از حقوق مؤلفان و محققان و هنرمندان آمده است: «حقوق معنوی پدیدآورنده، محدود به زمان و مکان نیست و غیرقابل انتقال است.» حقوق معنوی در این ماده غیرقابل انتقال تلقی گردیده است، اما غیرقابل انتقال بودن آن منافاتی با به‌ارث‌رسیدن آنها ندارد. حمایت از شخصیت پدیدآورنده ربطی به زمان حیات او ندارد، بلکه حتی اقتضا دارد که بعد از مرگ پدیدآورنده نیز از آن حمایت شود. ثانیاً لطمه به شخصیت پدیدآورنده بعد از فوت لطمه به شخصیت بازماندگان است. ثالثاً این ماده، حمایت را محدود به زمان ندانسته که اقتضای آن حمایت از حقوق پدیدآورنده بعد از مرگ توسط بازماندگان است. رابعاً دادن عنوان شاکی خصوصی طی ماده ۲۶ قانون مذکور^۱ به وزارت ارشاد، نشان‌گر آن است که وزارت ارشاد از حقوق کسانی حمایت نماید که حق مادی در این اثر معنوی دارند و وزارت ارشاد به‌عنوان قائم‌مقام پدیدآورنده برای حفاظت از حقوق معنوی او اقدام خواهد نمود.

برخی از حقوق‌دانان نیز با اجرای اصل عملی خواسته‌اند بگویند که با تحقق حق معنوی برای مؤلف، اگر دلیل خاصی بر انتقال موجود باشد، حکم به انتقال می‌دهیم و الا اصل بر عدم انتقال حق معنوی است (گرجی، ۱۳۸۷، ص ۳۳). برخی نیز حق معنوی را قابل انتقال از طریق قرارداد بین زندگان طبق ماده ۴ قانون مذکور می‌دانند که بعد از فوت متوفی نیز از طریق ارث و وصیت، به ورثه منتقل می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۲).

از آنجا که ادله صریحی برای به‌ارث‌رسیدن حقوق مالکیت فکری و معنوی نداریم، باید از طریق ملاک احکام مشابه، حکم این موارد را به دست بیاوریم. حق سرقفلی، حق کسب و پیشه و علائم تجاری، از جمله حقوق مشابه است که در صورت وجود ملاکات مشترک می‌توان به‌ارث‌رسیدن حقوق معنوی را حکم کرد. مراد از حق سرقفلی حقی است که به‌موجب آن مستأجر متصرف در محل کسب خود، بر دیگران

۱. ماده ۲۶ - نسبت به متخلفان از مواد ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ این قانون در مواردی که به سبب سپری شدن مدت حق پدیدآورنده استفاده از اثر با رعایت مقررات این قانون برای همگان آزاد است. وزارت فرهنگ و هنر عنوان شاکی خصوصی را خواهد داشت.

مقدم شمرده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۶۲). حق کسب و پیشه نیز حقی است برای مستأجران بازرگان و پیشه‌ور و مطلق کسانی که از طریق اجاره مکانی، کسب معاش کنند، ولو آنکه بازرگان نباشند (قانون مالک و مستأجر، مصوب ۱۳۳۹). ماده ۴۹۷ ق.م می‌گوید «اگر موجر فقط برای مدت عمر خود، مالک منافع عین مستأجره بوده است، اجاره به فوت موجر باطل می‌شود و اگر شرط مباشرت مستأجر شده باشد، به فوت مستأجر باطل می‌گردد.» ماده فوق در موارد کسب و پیشه در سال ۱۳۵۶، طی قانون موجر و مستأجر تخصیص خورده و آمده است که اگر رابطه موجود بین موجر و مستأجر محل کسب استیجاری باشد، با فوت هیچ‌یک از آنها منتهی نمی‌شود و کلیه حقوق ایشان به وراثت منتقل می‌گردد (کشاوری، ۱۳۸۷، ص ۱۱). در همین راستا مؤید مطلب فوق، ارث بردن زوجه از حق کسب و پیشه‌ای است که قبل از فوت شوهرش به شوهر تعلق می‌گرفته، با اینکه زوجه از اموال غیر منقول زوج ارث نمی‌برد (نوبخت، ۱۳۶۶، ص ۵۴). البته در این مورد نظر مخالف هم وجود دارد.

در خصوص به‌ارث‌رسیدن علائم تجاری باید گفت که تبصره ۲ ماده ۱۳۹ آئین‌نامه اجرای قانون ثبت اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری بیان می‌کند که انتقال قهری علامت، با رعایت مقررات این ماده توسط ورثه و با ارائه رونوشت مصدق گواهی انحصار ورثه وراثت با تعیین سهم‌الارث به ملکیت می‌رسد. ماده ۳ قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان اشعار می‌دارد که حقوق معنوی، غیر قابل انتقال است، اما به نظر گروهی از حقوق دانان، مقصود از غیر قابل انتقال بودن این حقوق، انتقال به موجب قرارداد بین زندگان است، نه غیر قابل انتقال بودن از طریق ارث و وصیت (صفایی، ۱۳۸۳، ص ۸۷).

۳. آثار حقوق مالی قابل ارث

۳-۱. احکام و آثار حقوق مالی قابل ارث

سؤالی که طرح می‌شود آن است که اگر میت دارای دین مستقر است، آیا ورثه خیار را به ارث می‌برند یا خیر. شاید به ذهن بیاید که چون اصل مال متعلق به دیگران است، خیار مربوط به آن نیز به ورثه نمی‌رسد، اما نظر شیخ انصاری آن است که با وجود دین

مستغرق متوفی، ورثه حق فسخ معامله متوفی را دارند که در نتیجه مال به اموال متوفی برمی گردد و بین طلب کاران تقسیم می گردد (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۶۵). سؤال دیگر درباره ارث بردن زوجه از زمین متعلق به زوج است که قبل فوت آن را فروخته است. حال با اینکه زوجه از زمین ارث نمی برد، آیا از خیار مربوط به آن ارث می برد؟ نظر فقها این است که زوجه در این قسمت ارث می برد و ربطی به اصل زمین ندارد (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۶۱).

سؤال دیگر درباره حق شفعه ای است که به چند نفر ارث رسیده است که اگر فقط یک وارث اعمال شفعه نماید تکلیف چیست. در این مورد گفته اند که این فرد باید تمام مبلغ را به خریدار پردازد و تبعیض در قیمت ممکن نیست (جعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۴۱۲). در حقوق نیز همین مطلب جاری شده است (امامی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۴۰). در عقد رهن نیز با فوت مرتهن حق نسبت به عین، به وراثت منتقل می شود و اگر راهن، وراثت را امین نداند، باید کسی را به عنوان امین انتخاب نماید و الا مال باید نزد حاکم بماند تا امین پیدا شود (جعی عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۷۲).

۳-۱-۱. در حق خیار

در خصوص آثار حق خیار که از حقوق قابل ارث است، این سؤال مطرح است که اگر ورثه متعدد بودند و حق خیار را به ارث بردند، آیا مجموعاً باید اعمال خیار نمایند یا هر یک به تنهایی حق اعمال خیار را دارد. در این مورد چهار قول وجود دارد:

- قول اول (قول مختار): تمام ورثه فقط یک خیار دارند که باید آن را با هم استفاده نمایند و تک تک آنها حق اعمال خیار ندارند (جعی عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۷۲).
- قول دوم: هر یک از ورثه به تنهایی می توانند تمام خیار را اعمال نمایند. این قول منتسب به علامه حلی است (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۶۵).
- قول سوم: هر کدام از وراثت فقط در حد سهم خود حق اعمال خیار دارد که به همان نسبت معامله فسخ یا ابرام می شود (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۶۵).
- قول چهارم: این حق به طبیعت وراثت تعلق می گیرد و هر یک از ورثه انفراداً حق

اعمال خیار دارد؛ چون مصداق طبیعت، ورثه است. البته اگر یکی از ورثه عقد را اجازه داد، بقیه هم باید متابعت نمایند و اگر فسخ کرد همه باید تبعیت نمایند (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۶۵). شیخ انصاری معتقد است که علاوه بر اینکه دلیلی بر این قول نداریم، این قول مخالف ادله ارث نیز است؛ زیرا مفاد ادله ارث می گوید که فقط یک خیار به همه ورثه به ارث رسیده است. نتیجه اینکه فقط یک حق وجود دارد که تمام ورثه می توانند آن را رد یا قبول نمایند.

۳-۱-۲. در حق شفعه

اعمال خیار باید از طرف تمام ورثه باشد و انفراداً ممکن نیست. در ماده ۸۲۴ قانون مدنی نیز آمده است: «هرگاه یک یا چند نفر از وراث حق خود را استفاده کنند، باقی وراث نمی توانند آن را فقط نسبت به سهم خود اجرا نمایند. به عبارتی یا باید از آن صرف نظر نمایند یا نسبت به کل اجرا نمایند.»

۳-۱-۳. در حق کسب و پیشه

زمانی که شخصی چند سال در محلی کاسبی نموده است و از دنیا می رود، اموال او به ورثه منتقل می شود؛ حق مالی او درباره کسب و پیشه نیز به تمامی ورثه منتقل می شود. اگر برخی از ورثه بخواهند از این حق استفاده کنند، باید وکالت از جانب بقیه وراث داشته باشند و یا تمام وراث به یک نفر نمایندگی دهند که با استفاده از این محل، کسب را اداره نماید. اما اگر ورثه به توافق نرسند، آیا برخی از ورثه می توانند حق مالی خود را درباره مغازه مذکور که حق بر منافع است، افراز نموده و به شخص ثالث منتقل نمایند؟

نظر مخالف آن است که افراز منافع منوط به افراز عین است که مغایر ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستأجر است؛ لذا متقاضی انتقال باید حق انتقال کامل داشته باشد یا از دادگاه جواز انتقال سهم خود از منافع را بخواهد (نویخت، ۱۳۶۶، ص ۵۴). البته نظر اقلیت کمیسیون قضایی این است که چنانچه مدت اجاره باقی مانده باشد، متقاضی حق

واگذاری سهم خود از عین مستاجر به غیر را دارد و اگر مدت اجاره سپری شده باشد، چنین حقی ندارد. نظر گروه دیگری از اعضای این کمیسیون این است که دادگاه با حکم به فروش حق کسب و پیشه، سهم متقاضی را خواهد داد. راهکار عملی و قابل قبول این نظر این است که طبق ماده ۳۱۷ قانون امور حسبی، وراثت متقاضی الزام سایر ورثه به فروش را از دادگاه بخواهد و همزمان دعوی دیگری علیه موجد تقدیم نماید که او را به انتقال حق مستأجر غیر الزام نماید که طبق ماده ۱۰۳ آ.د.م رسیدگی توأمان صورت خواهد گرفت. طبق نظریه ۳۳۰/۷ مورخ ۱۲/۱۲/۱۳۷۷ اداره کل حقوقی قوه قضاییه، حق کسب و پیشه جزو حقوق مالی، و جزو اموال منقول و قابل ارث است و زوجه متوفی نیز از آن ارث می‌برد.

انتقال این حق از طریق وصیت نیز قابل بررسی است. طبق نظریه شماره ۶۴۰۵/۷ مورخ ۱۲/۱۲/۱۳۷۷ اداره کل حقوقی قوه قضاییه، چنانچه شخصی در زمان حیات خود، حق کسب و پیشه خود را به فرزندش منتقل نمایند، این مورد از موارد انتقال به غیر تلقی می‌گردد. اما اگر از طریق وصیت تملیکی منتقل شود، چون بعد از فوت موصی، مال خودبه‌خود به ورثه او منتقل می‌گردد و این انتقال قهری است، انتقال به غیر تلقی نمی‌گردد و نمی‌توان مواد ۱۴ و ۱۹ قانون موجد و مستأجر سال ۱۳۵۶ را درباره فرزند متوفی تلقی نمود. بنابراین آنچه که از حق کسب و پیشه با ارث به فرزند متوفی منتقل شود و یا با وصیت صورت گیرد، مالک حق تقاضای تخلیه عین مستأجره را ندارد (کشاورز، ۱۳۸۷، صص ۱۸۹-۱۸۶).

۲-۳. چگونگی انتقال و اسقاط حقوق مالی به ورثه

۱-۲-۳. در حق خیار

کیفیت انتقال آن است که جز در مواردی که برخی از ورثه از ارث محروم باشند، ارث خیار به تمامی ورثه منتقل می‌شود. کیفیت اسقاط نیز بدین صورت است که در ورثه‌ای که خیار به او منتقل شده، می‌تواند خیارش را با گفتار ساقط کند و یا با تصرف در عوض خیار او ساقط گردد (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۷۲).

۲-۲-۳. در حق شفعه

این حق به صورت حق مالی واحد به تمام ورثه منتقل می‌شود و چنانچه برخی از ورثه حق خود را بیخشند، در اسقاط حق شفعه بقیه ورثه اشکال وجود دارد (جعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۴۱۲) که البته ممکن است اثبات با قول یا فعل باشد. همین‌طور در اسقاط حق مالی رهن، حق انتفاع و ارتفاق همین قاعده اعمال می‌گردد. اما درباره اسقاط حق مالی مربوط به علائم تجاری، ممکن است گاهی این حق ابطال شود؛ مثل انصراف از مالکیت علامت تجاری یا عدم بهره‌برداری طی پنج سال یا زوال آن به دلیل استحاله یا ابطال آن از طریق ثبت.

نتیجه‌گیری

- جاذبه حقوق مالی قابل ارث کمتر از جاذبه خود اموال مورد وراثت نیست که منشأ بسیاری از منازعات بین ورثه است و پرداختن به آن خالی از وجه نیست.
- منشأ این حقوق ممکن است قرارداد یا ایقاع و یا قانون باشد که تقریباً در تمام موارد محل گفتگوی فقها و حقوق‌دانان است و حتی درباره حق خیار و حق شفعه نیز سخن خالی از وجه نیست و تلاش شد که نظر مشهور در این موارد بیان گردد.
- از جمله مباحث درباره حق مالی قابل ارث، اعمال این حقوق از ناحیه برخی از ورثه است که نظر قابل قبول آن است که توافق همه ورثه برای اعمال آن کافی است.
- از جمله مباحث حقوق مالی قابل ارث، وراثت زوجه از خیار مربوط به زمین باقی‌مانده از متوفی است که در زمان متوفی مورد معامله قرار گرفته، با اینکه زوجه از اصل زمین ارث نمی‌برد که به نظر مشهور، زوجه از خیار مربوط به فروش زمین به عنوان حق مالی ارث می‌برد.
- مطلب دیگر درباره ارث‌بردن خیار مربوط به اموال متوفایی است که دین مستغرق دارد که به نظر مشهور، چنین وراثتی قابل قبول است.

فهرست منابع

۱. ابن ادريس حلي، محمد بن منصور بن احمد. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي. قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۲. ابن حمزه، ابو جعفر محمد بن علي. (۱۴۰۸ق). الوسيلة الى نيل الفضيله. قم: منشورات كتابخانه مرعشي نجفي رحمته الله.
۳. ابن حنبل، احمد بن محمد. (۱۴۱۶ق). مسند الامام احمد بن حنبل. بيروت: مؤسسة الرسالة.
۴. ابن منظور، جمال الدين محمد بن مكرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (چاپ سوم). بيروت: دار الفكر.
۵. اراكي، محمد علي. (۱۴۱۴ق). الخيارات (چاپ اول). قم: مؤسسه در راه حق.
۶. اصفهانی، محمد حسين. (۱۴۱۸ق). رسالة في تحقيق الحق والحكم (چاپ اول). قم: أنوار الهدى.
۷. امامي خوانساري، محمد. (بی تا). الحاشية الأولى على المكاسب. قم: بی نا.
۸. امامي، سيد حسن. (۱۳۹۰). حقوق مدني (چاپ سی و دوم). تهران: انتشارات اسلاميه.
۹. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امين. (۱۴۱۱ق). المكاسب المحرمة والبيع والخيارات (اول). قم: منشورات دار الذخائر.
۱۰. جبعی عاملی (شهيد ثانی)، زين الدين بن علي. (۱۴۱۰ق). الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقيه (چاپ اول). قم: كتابفروشی داوری.
۱۱. جبعی عاملی (شهيد ثانی)، زين الدين بن علي. (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلي تنقيح شرائع الإسلام (چاپ اول). قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه.
۱۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۷۷). ترمینولوژی حقوق (چاپ نهم). تهران: گنج دانش.
۱۳. جوهری، ابو نصر اسماعيل بن حماد الجوهری الفارابی. (۱۴۰۷ق). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربيه (چاپ چهارم). بيروت: بی نا.

۱۴. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه (چاپ اول). قم: مؤسسه آل‌البتیة.
۱۵. حسینی عاملی، سیدجواد بن محمد. (بی‌تا). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (چاپ اول). بیروت: دار‌احیاء التراث العربی.
۱۶. حکیم، سیدمحمدتقی. (۱۳۹۴). اصول العامة للفقہ المقارن. تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۱۷. حکیم طباطبایی، سیدمحسن. (بی‌تا). نهج الفقاهه. قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
۱۸. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۳۸۸). تذکره الفقهاء. قم: مؤسسه آل‌البتیة.
۱۹. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۰. خوانساری، سیداحمد بن یوسف. (۱۴۰۵ق). جامع المدارک فی شرح مختصر النافع (چاپ دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۱. خویی، سیدابوالقاسم. (۱۳۷۷). مصباح الفقاهه (چاپ اول). قم: انتشارات داوری.
۲۲. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه (چاپ دوم). تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۳. سیزواری، سیدعبدالعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام (چاپ چهارم). قم: مؤسسه المنار.
۲۴. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی. (۱۴۱۵ق). الانتصار فی انفرادات الإمامیه (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۵. شهیدی، مهدی. (۱۳۸۶). تشکیل قراردادهای و تعهدات (چاپ ششم). تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۲۶. صفایی، سیدحسین. (۱۳۸۳). مسائل حقوقی حمایت از مالکیت ادبی و هنری در ایران: مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات همایش ملی بررسی حقوق مالکیت ادبی و هنری. تهران: خانه کتاب ایران.
۲۷. صفایی، سیدحسین. (۱۳۹۸). دوره مقدماتی حقوق مدنی (ج ۱). تهران: نشر میزان.

۲۸. طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم. (۱۴۲۱ق). حاشیه المکاسب (چاپ دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق الف). الخلاف (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق ب). تهذیب الأحکام (چاپ چهارم). تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۱. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی. (۱۴۱۷ق). الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۲. عاملی کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (چاپ دوم). قم: مؤسسه آل‌البتیة.
۳۳. عمید، حسن. (۱۳۶۳). فرهنگ عمید (چاپ اول). تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۳۴. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۹). مقدمه علم حقوق (چاپ هفتاد و پنجم). تهران: شرکت سهامی گنج انتشار.
۳۵. کشاورز، بهمن. (۱۳۸۷). سرفقلى و حق کسب و پیشه و تجارت در حقوق ایران و فقه اسلام. تهران: کشاورز.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (چاپ هشتم). تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۷. گرجی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). مفاهیم بنیادین حقوق مدنی و جزایی. تهران: انتشارات طاعتی.
۳۸. معین، محمد. (۱۳۶۳). فرهنگ فارسی (چاپ ششم). تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۳۹. موسوی بجنوردی، میرزا حسن. (۱۴۱۹ق). القواعد الفقہیة (چاپ اول). قم: الهادی.
۴۰. موسوی خمینی، سیدروح‌الله. (۱۴۲۱ق). کتاب البیع (چاپ اول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴۱. موسوی خمینی، سیدروح‌الله. (بی‌تا). تحریر الوسیله (چاپ اول). قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم.

۴۲. موسوی خمینی، سیدمصطفی. (۱۳۷۹). کتاب البیع (چاپ اول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴۳. موسوی خمینی، سیدمصطفی. (۱۴۱۸ق). الخيارات (چاپ اول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴۴. نائینی، میرزا محمدحسین غروی. (۱۳۷۳). منية الطالب في حاشية المكاسب (چاپ اول). تهران: المكتبة المحمدية.
۴۵. نجفی کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر. (۱۴۲۲ق). أنوار الفقاهة. نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۴۶. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام (چاپ هفتم). بیروت: دار إحياء التراث العربي.
۴۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵ق). مستند الشيعة في احكام الشريعة. قم: آل البيت علیهم السلام.
۴۸. نعمت‌اللهی، اسماعیل. (۱۳۸۹). تحلیل فقهی حق عینی و حق دینی و مفاهیم مرتبط. مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲(۳)، صص ۱۰۹-۱۳۲.
۴۹. نوبخت، یوسف. (۱۳۶۶). مجموعه نظرات قضات دادگاه‌های حقوقی تهران. تهران: دادگستری جمهوری اسلامی.
۵۰. همدانی، آقا رضا بن محمد هادی. (۱۴۱۶ق). مصباح الفقیه (چاپ اول). قم: مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث-مؤسسة النشر الإسلامی.

References

1. Ameli (Shahid Awal), M. (1417 AH). *Al-Durus al-Shariah fi Fiqh al-Imamiyah*. (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
2. Ameli Karaki, A. (1414 AH). *Jame' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'id*. (2nd ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
3. Amid, H. (1363 AP). *Farhang-e Amid*. (1st ed.). Tehran: Amirkabir Publishing Institute. [In Persian]
4. Ansari Dezfuli, M. (1411 AH). *al-Makasib al-Muharamah va al-Bay'e va al-Khiarat*. (1st ed.). Qom: Mansurat Dar al-Zakha'ir. [In Arabic]
5. Araki, M. A. (1414 AH). *Al-Khiarat*. (1st ed.). Qom: On the path of the Right Institute. [In Arabic]
6. Dehkhoda, A. A. (1377 AP). *Dictionary*. (2nd ed.). Tehran: Institute of Publishing and Printing, University of Tehran. [In Arabic]
7. Emami Khansari, M. (n.d.). *Al-Hashiah al-Awla ala al-Makasib*. Qom.
8. Emami, S. H. (1390 AP). *Civil Law* (32nd ed.). Tehran: Islamiyeh Publications. [In Persian]
9. Esfahani, M. H. (1418 AH). *Resalat fi Tahqiq al-Haq va al-Hokm*. (1st ed.). Qom: Anwar al-Huda. [In Arabic]
10. Gorji, A. (1387 AP). *Basic concepts of civil and criminal law*. Tehran: Ta'ati Publications. [In Persian]
11. Hakim Tabatabaei, S. M. (n.d.). *Nahj al-Faqahah*. Qom: 22 Bahman Publications.
12. Hakim, S. M. T. (1394 AP). *Usul al-Amah le Fiqh al-Muqarin*. Tehran: World Assembly for Proximity of Islamic Religions. [In Persian]
13. Hamedani, A. (1416 AH). *Mesbah al-Faqih*. (1st ed.). Qom: Mu'asisah al-Jafariyah le Ihya al-Torath- Mu'asisah al-Nashr al-Islami. [In Arabic]
14. Heli, H. (1388 AP). *Tadkirah al-Foqaha*. Qom: Alulbayt Institute. [In Persian]

15. Heli, H. (1413 AH). *Mukhtalaf al-Shia fi Ahkam al-Sharia*. (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Society of Teachers of the Seminary of Qom. [In Arabic]
16. Hor Ameli, M. (1409 AH). *Wasa'il al-Shia*. (1st ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
17. Hosseini Ameli, S. J. (n.d.). *Miftah al-Kiramah fi Sharh Qawa'id al-Allamah*. (1st ed.). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi.
18. Ibn Hamzah, A. (1408 AH). *Al-Wasilah ila Nil al-Fadilah*. Qom: Marashi Najafi Library Publications.v
19. Ibn Hanbal, A. (1416 AH). *Musnad al-Imam Ahmad Ibn Hanbal*. Beirut: Mu'asisah al-Risalah. [In Arabic]
20. Ibn Idris Heli, M. (1410 AH). *Al-Sarair Al-Hawi le Tahrir al-Fatawa*. Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
21. Ibn Manzur, J. (1414 AH). *Lisan al-Arab*. (3rd ed.). Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
22. Jaba'ei Ameli (Shahid Thani), Z. (1410 AH). *Al-Rawdah Al-Bahiyya fi Sharh Al-Luma'a al-Dameshghiyah*. (1st ed.). Qom: Davari Bookstore. [In Arabic]
23. Jaba'ei Ameli (Shahid Thani), Z. (1413 AH). *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'e al-Islam*. (1st ed.). Qom: Al-Ma'arif al-Islamiyah Institute. [In Arabic]
24. Jafari Langroudi, M. J. (1377 AP). *Legal Terminology*. (9th ed.). Tehran: Ganje Danesh. [In Persian]
25. Johari, A. (1407 AH). *Al-Sahah Taj Al-Lugha va Sahah Al-Arabiya*. (4th ed.). Beirut. [In Arabic]
26. Katozian, N. (1389 AP). *An Introduction to Law*. (75th ed.). Tehran: Ganj Publishing Company. [In Persian]
27. Keshavarz, B. (1387 AP). *Goodwill and the right of business and profession in Iranian law and Islamic jurisprudence*. Tehran: Keshavarz. [In Persian]
28. Khansari, Sayyid Ahmad ibn Yusuf. (1405 AH). *Comprehensive evidence in a brief description of the benefits* (2nd ed.). Qom: Esmaeilian Institute. [In Arabic]

29. Khoei, S. A. (1377 AP). *Mesbah al-Fiqahah*. (1st ed.). Qom: Davari Publications. [In Persian]
30. Koleyni, M. (1407 AH). *Al-Kafi*. (8th ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
31. Moein, M. (1363 AP). *Persian Dictionary*. (6th ed.). Tehran: Amirkabir Publishing Institute. [In Persian]
32. Mousavi Bojnourdi, M. H. (1419 AH). *al-Qawa'id al-Fiqhiyah*. (1st ed.). Qom: Al-Hadi. [In Arabic]
33. Mousavi Khomeini, S. M. (1379 AP). *Kitab al-Baye*. (1st ed.). Tehran: Institute for Publications and Preparation of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
34. Mousavi Khomeini, S. M. (1418 AH). *Al-Khiarat*. (1st ed.). Tehran: Institute for Publications and Preparation of Imam Khomeini's Works. [In Arabic]
35. Mousavi Khomeini, S. R. (1421 AH). *Kitab al-Baye*. (1st ed.). Tehran: Institute for Publications and Preparation of Imam Khomeini's Works. [In Arabic]
36. Mousavi Khomeini, S. R. (n.d.). *Tahrir al-Wasila*. (1st ed.). Qom: Dar Al-Ilm Press Institute.
37. Naeni, M. M. H. (1373 AP). *Maniyah al-Talib fi Hashiyat al-Makasib*. (1st ed.). Tehran: Al-Maktabah al-Muhammadiyah. [In Persian]
38. Najafi Kashif al-Ghitta ', H. (1422 AH). *Anwar al-Fiqahah*. Najaf: Kashif Al-Ghitta Institute. [In Arabic]
39. Najafi, M. H. (1404 AH). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'e al-Islam*. (7th ed.). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi. [In Arabic]
40. Naraqi, A. (1415 AH). *Mustanad al-Shia fi Ahkam al-Sharia*. Qom: Alulbayt. [In Arabic]
41. Nematollahi, E. (1389 AP). Jurisprudential analysis of objective law and religious law and related concepts. *Studies of Islamic jurisprudence and law*, 2(3), pp. 109-132. [In Persian]

42. Nobakht, Y. (1366 AP). *Collection of opinions of judges of Tehran legal courts*. Tehran: Justice of the Islamic Republic. [In Persian]
43. Sabzevari, S. A. (1413 AH). *Muhadab al-Ahkam fi Bayan al-Halal va al-Haram*. (4th ed.). Qom: Al-Manar Institute. [In Arabic]
44. Safaei, S. H. (1383 AP). *Legal Issues in the Protection of Literary and Artistic Property in Iran: A Collection of Lectures and Proceedings of the National Conference on the Study of Literary and Artistic Property Rights*. Tehran: Iran Book House. [In Persian]
45. Safaei, S. H. (1398 AP). *The Elementary course of legal rights* (Vol. 1). Tehran: Mizan Publications. [In Persian]
46. Shahidi, M. (1386 AP). *Formation of Contracts and Obligations*. (6th ed.). Tehran: Majd Scientific and Cultural Association. [In Persian]
47. Sharif Morteza, A. (1415 AH). *AL-Intisar fi Inferadat al-Imamiyah*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
48. Tabatabaei Yazdi, S. M. K. (1421 AH). *Hashiyah al-Makasib*. (2nd ed.). Qom: Esmailian Institute. [In Arabic]
49. Tusi, M. (1407 AH). *Al-Khalaf*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
50. Tusi, M. (1407 AH). *Tahdhib Al-Ahkam*. (4th ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]